اسناد تاریخی

صورت اجازه نامه‏ایست که کریمخان زند به کمپانی انگلیس در هندوستان‏ داده که تجار انگلیس در ایران تجارت نمایند.

بتاریخ دوازدهم ماه سرطان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری(مطابق‏ دویم ماه ژوئیه سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی)

خداوند متعال بعنایات بی‏پایان خود بکریمخان فتح و نصرت داده و او را رئیس حکام ممالک ایران قرار داده کریمخان میخواهد که ظلم را دفع کند و عدالت‏ در مملکت مجری شود و بواسطهء ازدیاد تجارت اهالی ایران مثل ایام قدیم مقتدر شوند و بآسودگی و رفاه زندگانی نماینده.چون سرکار ویلیام اندروپرایس اسکوایر حاکم‏ ملت انگلیس در خلیج فارس به بندر بوشهر وارد شد که در آنجا دار التجارهء بنا نماید و بما اطلاع دادند و مستر توماس دورن فرد را به نزد من فرستادند تا اجازه نامه‏ایکه‏ سابقا از دولت ایران برای رواج و آزادی تجارت در آن مملکت داشته بامضای من‏ برساند علیهذا من اجازه نامه ایشانرا ممضی نمودم و بعضی امتیازات را بتفصیل ذیل‏ بآنها دادم و باید این نوشته را محترم دانسته و هرگز از شروط آن تخلف نکنند.

مطلب اول آنکه کریمخان به کمپانی انگلیس اجازه میدهد برای فارس‏ هر قدر زمین لازم داشته باشند بگیرند و برای حفظ دار التجارهء خود هرچند عراده توپ‏ که واجب دانند در بروج آن بنا قرار بدهند مختار باشند مشروط بر آنکه توپها بزرگتر از شش پوند نباشد.

مطلب دویم آنکه در بندر بوشهر یا سایر بنادر فارس از امتعه و مال التجاره‏ایکه‏ تجار انگلیس از خارجه بداخلهء ایران میآورند یا آنکه از ایران بخارجه میبرند بهیچوجه مستحفظین گمرک حق عبور نگیرند.

مطلب سیوم.آنکه تجار هیچ ملتی از اهل اروپ بجز کمپانی انگلیس حق‏ ندارند که پارچه‏های پشمی واقمشه به نبنادر خلیج فارس ورود دهند.

مطلب چهارم.آنکه هرگاه شخصی از اهالی ایران به تجار انگلیس مقروض‏ شود و دین خود را ادا نکند و در محل یا بندر ایران باشد حاکم یا شیخ آنجا آنشخص را مجبور کند که دین خود را در اقرب زمان ادا سازد.

مطلب پنجم آنکه تجار انگلیس در ایران مختار هستند که امتعه و مال التجاره‏ خود را بهر کس میل دارند بفروشند و متاع ایرانرا از هرکس بخواهند ابتیاع نمایند.

مطلب ششم آنکه هرگاه کشتی تجارتی انگلیس در حوالی بنادر خلیج فارس‏ طوفانی شود حکام بنادر دراستخلاص کشتی به انگلیسها امداد کنند.

مطلب هفتم آنکه انگلیس‏ها در ایران مختار هستند که به رسومات مذهب‏ خود رفتار کنند و از اهالی ایرانا احدی مزاحم آنها نشود.

مطلب هشتم آنکه اگر سرباز یا ملاح انگلیسی از کشتی‏های انگلیسی‏ فرار کرده بایران برود حکام ممالک ایران در هر محل که باشد او را گرفته بانگلیسها تسلیم کنند.

مطلب نهم آنکه در هر محل که انگلیسها دار التجاره یا کارخانه داشته باشند خود آناه و عمله‏جات و نوکرهای ایشان از دادن مالیات معاف باشند و حکومت‏ عمله‏جات و نوکرهای آنها با خودشان باشد و کسی مداخله در امر ایشان بهیچوجه ننماید.

مطلب دهم آنکه انگلیسها در ایران هر جا که باشند یک قطعه زمین برای‏ باغ و یک قطعه زمین برای قبرستان داشته باشند.

مطلب یازدهم آنکه خانه و عمارتیکه کمپانی انگلیس در ایام قدیم در شهر شیراز داشته اینک در ثانی من بخود آنها واگذار داشتم بعلاوه باغ و آبیکه متعلق‏ بآن عمارت بوده.

صورت مطالبی که کریمخان زند از کمپانی انگلیس خواهش نموده و ایشان‏ متعهد و متلزم شدند:

مطلب اول آنکه تجار انگلیس از امتعه ایران هر چیز که در انگلستان و هندوستان بفروش میرسد بقدر امکان ابتیاع کنند و در عوض مال التجاره و امتعه که در ایران میفروشند هرچه میتوانند و لازم دارند متاع بگیرند و تمام را پول نقد نگیرند چه خروج زر و نقره مملکت اسباب فقر اهالی ایران خواهد شد و آخر الامر ضرر کلی‏ به تجار وارد خواهد آمد مطلب دویم آنکه انگلیسها بمسلمانان اذیت و آزار نرسانند و بامورات ایشان مداخله نکنند.

مطلب سیم آنکه هرگاه کسی از رعایای کریمخان زند سر از انقیاد بر تافته‏ نافرمانی پیش گیرد انگلیسها بهیچوجه از او حمایت و طرفداری نکنند.

مطلب چهارم آنکه انگلیسها در هیچ زمان نباید بدشمنان پادشاه ایران‏ بواسطه یا بدون واسطه امداد کنند و از آنها حمایت نمایند.

بتاریخ دوازدهم ماه سرطان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری در شهر شیراز مرقوم گردید.

وثوق الدوله

کام مخواه

دل چو آرام نباشد ز تن آرام مخواه‏ باده صاف ار نبود روشنی از جام مخواه‏ راحت خاطر ازین چرخ معلق مطلب‏ ز انچه در جنبش دائم بود آرام مخواه‏ روشنائی ز شب و تیرگی از روز مجوی‏ شادمانی ز غم و پختگی از خام مخواه‏ نقد آسایش از جنبش افلاک مجوی‏ شهد آرامش از گردش ایام مخواه‏ حرکات فلکی چون نه بکام فلکست‏ بخرد تکیه کن و کام ز ناکام مخواه‏ همچو خورشید فلک با گهر خویش بتاب‏ روشنائی چو قمر از دگران وام مخواه‏ همه از علت سرسام بود گردش چرخ‏ داروی دردسر از علت سرسام مخواه‏ نامجوئی نبود فارغ از آلایش ننگ‏ اگرت ننگ نباید ز کسان نام مخواه‏ دام آزادی ما بند هوس و هوس است‏ بندر درهم گسل و دانه ازین دام مخواه